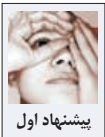




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ – نامبار: ۸۸۶۵۴۳۲۲
www.sharghnewsaper.ir: نشانی اینترنتی:
سازمان آگهی‌ها: ۲۴۲۰۱۹۹
امور مشترکین: ۸۸۴۴۱۱۳۸-۴۴
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا – تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰
چاپ کلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶



۱- نشر ماهی یادداشت‌های آلبِر کامو را با ترجمه خشیار دیهیمی و شہلا خسروشاهی منتشر کرده است. انتشار این مجموعه چهارجلدی خبر خوشی برای دوستداران کاموست. در این کتاب، مطالب گوناگونی می‌یابیم که گاهی هیچ ربطی به هم ندارند و تنها نقطه اشتراک‌شان داشتن نویسنده مشترک است. از گفت‌وگویی در مترو که کامو شنونده آن بوده و آن را در دفتر خود نوشته است تا اندیشه‌های او درباره فیلسوفانی چون پاستال، اسپینوزا، نیچه و … از جمله‌هایی که کامو می‌خوانسته است آنها را بعداً وارد نمایشنامه‌ها و رمان‌هایش کند تا به تصویر کشیدن منظره‌هایی در الجزایر، ایتالیا، اسپانیا و … از آندوه کامو به سبب آغاز جنگ جهانی دوم تا سرمستی او از آفتاب و دریا و ساحل؛ از نقل قول‌های فراوان کامو از نویسندگان گوناگون تا گله او از منتقدی که بیگانه را سرسری خوانده و فلسفه‌ای مضحک و احقانه را به ناف کامو بسته است.

۲- جلد یکم (۱۹۴۲–۱۹۳۵)، آفتاب، یکی از عناصر آشنای آثار کامو که در سراسر این جلد دیده می‌شود؛ همان آفتابی که در پشت و رو نعمتی به شمار می‌آید که «استخوان‌های ما را گرم می‌کند» و در بیگانه مرسو را به آدم‌کشی ناخواسته می‌کشاند. به عنوان مثال، در یادداشت‌ها می‌خوانیم: «در سرزمینی بیگانه، آفتابی که خانه‌های روی تپه را غرق در نوری طلایی می‌کند. احساسی به‌مراتب شدیدتر از آنکه از چنین منظره‌ای در مملکت خود آدم، به آدم دست می‌دهد. این همان آفتاب نیست. یقین دارم که این همان آفتاب نیست» کامو درباره کار می‌گوید: «بکنه یکشن کوچکی از زندگی‌ات را بدهی برای آنکه همه را از کف ندهی طبیعی است. شش یا هشت ساعت در روز برای آنکه از گرسنگی نمیری.» درباره انقلاب می‌نویسد: «انقلاب همواره علیه‌بها صورت می‌گیرد- از انقلاب پرومتئوس بگیر تا امروز. اعتراضی است که بشر به سرنوشتش می‌کند و عروسک‌های بوز را مستبد پهلانه‌ای بیش نیستند.» کامو در خلال جنگ جهانی دوم می‌نویسد: «تلاش برای کنار کشیدن خوش، حتی از شقاوت یا حماقت دیگران، همیشه بیپوده است. نمی‌توان جنگ و «ندیدم‌های می‌گیرم.» هیچ‌چیزی ناموج‌تر از آنست که توسل به نفرت‌های ملی نیست. اما چون جنگ درمی‌رسد، کنار کشیدن به بهانه اینکه به ما ربطی ندارد، بیپوده و بزدانه است. برجهای عاج فرو ریخته‌اند. دل‌سوزاندن به حال خود و حال دیگران ممنوع است.»

۳- جلد دوم (۱۹۵۱–۱۹۴۲): کامو می‌نویسد: «من بی‌زیبایی نمی‌توانم زندگی کنم. همین است که مرا در برابر برخی آدم‌ها ضعیف می‌کند.» این جمله یادآور سخنان او در آدم اول است: «این همان نمغشی است که به همه ما کم و بیش نرمی می‌بخشد و این نمغشی هم هست و مدد می‌کند تا نماند تحمل‌پذیری نشود. این ضعف در برابر زور است.» آنچه در این جلد بیشتر جلب توجه می‌کند، درگیری ذهن کامو با مسیحیت و کمونیسم، و آزادی و عدالت است. او می‌نویسد: «معنای اثر من: چه بسیار افرادی که از رحمت و لطف محروم‌اند، چگونگی نمی‌توان بی‌لطف و رحمت زیست؟ آدم باید واقعاً به دنبالش باشد و کاری را بکند که مسیحیت هرگز نکرد: دلمشغول نفرینیان بودن.» کامو درباره آزادی می‌نویسد: «آزادی توانایی دفاع از عقیده‌ای است که خودم ندارم، حتی در رژیم یا جهانی که مورد پسند من است. این یعنی محروم‌اند اعطای حق به مخالف عقاید.» همچنین کامو یونانیان را ستایش می‌کند و آنها را از جهات گوناگون برتر از مسیحیان و کمونیست‌ها می‌داند. به عنوان مثال او می‌نویسد: «روح انقلابی گناه نخستین را رد می‌کند. به این ترتیب، غرق در آن می‌شود. روح یونانی اصلاً به گناه نخستین فکر نمی‌کند. به این ترتیب از آن می‌گریزد.»

۴- جلد سوم (۱۹۵۹–۱۹۵۱)، در این جلد، به جمله‌هایی درخشان درباره اخلاق برمی‌خوریم. به عنوان مثال: «ایده اصول اخلاقی‌ا‌مان را در چیزهای بزرگ به کار بگیریم. برای چیزهای کوچک بخشایش کافی است.» و نیز: «آنها که اصول اخلاقی‌ا‌شان را به خوشبختی ترجیح می‌دهند، حاضرند خود خوشبختی را خارج از شرایطی که از پیش برای خوشبختی تعیین کرده‌اند، بپذیرند. اگر به شکلی غیرمنتظره چنین شود و خوشبخت شوند، گیج و سردرگم می‌شوند- بدبخت از اینکه از بدبختی‌شان محروم می‌مانند.» همچنین کامو می‌نویسد: «تشریف‌های که انقلابی است لزوماً حقیقت را نمی‌گوید، اما تشریف‌های که حقیقت را می‌گوید لزوماً انقلابی است.» درباره دآوری شدن می‌نویسد: «آنچه انسان سخت‌تر از هر چیز تحمل می‌کند دآوری شدن است. از همین جاست وابستگی به مادر، یا به معشوق هوش‌یاخته، و از همین جاست عشق به حیوانات.» نگاه کم به حرفه‌اش این گونه است: «حرفه من این است که کتاب‌هایم را بنویسم و وقتی آزادی اطرافیانم و مردم تهدید می‌شود مبارزه کنم. همین و بس.» در پایان این جلد، یک گفتاری کوتاه از رایان بلوم آمده است.

۵- جلد چهارم (یادداشت‌های سفر):- اینین جلد یادداشت‌های سفر کامو به ایالات متحده آمریکا در ۱۹۴۶ و سفر وی به آمریکای جنوبی در ۱۹۴۹ را دربر دارد. او در آمریکا می‌نویسد: «احساس می‌کنم این فقط سیاهان هستند که به این کشوری که به‌نوعی در واقع مستعمراتش کرده‌اند زندگی، شور و حسرت می‌بخشند.» کامو در برزیل می‌نویسد: «شب با موسیقی برزیلی تمام می‌شود که به نظر من مبتذل می‌آید. اما مهم اینجاست که برزیل تنها کشوری است که در آن سیاه‌بوستان دائماً ألحان تازه‌ای خلق می‌کنند.» ۶- خواندن یادداشت‌های شخصیه کامو نویسنده معمولاً جذاب است و سوال‌هایی در ذهن‌مان پدید می‌آورد -یادداشت‌هایی که پس از مرگ نویسنده چاپ شده‌اند و مسا نمی‌دانیم اگر او زنده بود، اجازه چاپ کدام‌شان را می‌داد و کدام‌شان را از بین می‌برد. او هنگام خواندن یادداشت‌های کامو، علاوه بر پرسش‌های گوناگون فلسفی و سیاسی- اجتماعی که ذهن‌مان را درگیر می‌کند، شاید سوالاتی ما را رها نکند؛ اگر آن تصادف لغتی نبود و کامو بیشتر زنده می‌ماند، طرح‌هایی که برای داستان کوتاه، رمان و نمایشنامه در یادداشت‌ها می‌بینیم، چه سرانجامی می‌یافتند؟

در گذر زمان: سالروز انتشار اولین مجموعه کتاب‌های تن تن

ای اسپیلبرگ…ای قاتل

بزگمهر حسین پور



ندارد، احقانه‌ترین کاری است که استاد سینما می‌توانسته در تاریخ زندگی‌اش انجام دهد که داده. (حالا شاید بعضی‌ها بگویند خودت بیشتر از همه هی رفتی توی کار تن تن که من می‌گویم من که ادامه ندادم، آن را وارد ایران کردم که البته خودم هم آنقدر راضی نیستم… بی‌خیال… گیر ندهید). انیمیشن‌هایی که از روی این کمیک ساخته شده نیز غمی عظیم و تکت‌بار را در قلب هر تن تن‌دوستی وارد کرده و او را به مرز خودکشی می‌رساند. حتی کتاب‌هایی که بعدها در ادامه و حاشیه تن تن ساخته شد نیز حال آدم تن تن‌دوست را به هم می‌زند.انگار این یادداشت زیادی تاله شد… نه؟ به هر حال هرچه هست، نسل بشر که خود‌ها را اگر جزئی از آن باشیم، که مطمئناً هستیم و چه کسی از ما بهتر، از ادامه دادن بسیار محظوظ می‌شویم و یکی از مخالفان بالقطره هرگونه بازسازی و دوباره‌کشی آن هستم. تن تن همانی بود که هرزه کشید و رفت و تمام شد. مثل دارم و تن تن در کنایخانه قلیب جای مدام و دائمی دارد، اما مخالفان بالقطره هرگونه بازسازی و دوباره‌کشی آن هستم. تن تن همانی بود که هرزه کشید و رفت و تمام شد. مثل دارم و تن تن در کنایخانه قلیب جای مدام و دائمی دارد، اما اینکه ما بیابیم و ادامه مثنوی را بنویسیم، هر گونه اضافه کردن و ادامه دادن آن، کار عبث و بیپوده‌ای است و جناب اسپیلبرگ و آن یکی هم کاری اشتباهی می‌کنند و حالا می‌بینید و می‌بینند، باور نمی‌کنید؟! آن کاراکتر مستخرهای که اسپیلبرگ ساخته و هیچ شباهتی به تن تن خودمان

میکروسکوپ خصوصی من: دی‌ماه و تولد نصرت کریمی

پیرِ دیر

امیر پوریا
amirpouria@gmail.com



میان هنرمندانی که به هر دلیل امکان تداوم فعالیت در کشور را ندارند، همواره اینکه تصمیم می‌گیرند بمانند یا بروند، معنای بسیار مهمی در نسبت عاطفی و حسّی آنها با فرهنگ و ملت و قومیتشان ایفا می‌کند. به حرمت همین ماندن نصرت کریمی بازیگر و کارگردان و مجسمه‌ساز و صداپیشه‌و نویسنده و شاعر و عروسک‌گردان و هم‌فکر حریف قدیمی هنرهای نمایشی‌مان، این یادداشت را به بهانه تولد ۸۶سالگی‌اش به پادی‌از او و حضور موثرش در تئاتر و سینمای ایران اختصاص می‌دهم. به رسم معمولاً منقرض شدای که به زور زحمت می‌کوشیم گهگاه زنده‌اش کنیم، می‌خواهم یکی از پیران دیر را که هنوز زنده و سرحال است، پاس بدارم. او که متولد اول دی‌ماه ۱۳۰۳ در تهران است، مانند عزت‌الله انتظامی ومرتضی احمدی باسابقه‌ای که در کار بافرکلور اسیل تهرانی (به لهجه خودشان بخوانید «تهرونی») داشته، همواره رد و ضرب و جلوه‌ای از لهجه اصل پایتخت را در گویندگی‌ها و بازی‌هایش حفظ کرده‌ای و می‌توان برای تشخیص اصالت این لهجه، به او در جایگاه یک منبع اشاره یا رجوع کرد. لحن او در گفتن گفتار متن مستند درخشان «لون شب که بارون اومد» کلران ششیردل و نمونه امروزی هوشمندانه متاثر از آن «تهران لار ندارد» ساخته مسعود بخشی از آن نمونه‌هایی است که بدون وجود این قریحه سرشار طنز و شوخ‌طبعی در صاحب صدا، به گویندگی مکاتیبی و «بایرم وظیفه» صرف بدل می‌شد. بیش از ۵۰۰ مجسمه و عروسکی که او در سال‌های بعد از انقلاب ساخته و چند نمایشگاه هم از مجموعه

مشق شب: در رشتخوار دانش آموزان سوم دبستان تن به ازدواج می‌دهند

برای رفع چشم زخم

شیرزاد عبداللّهی



آیا نام شهرستان رشتخوار را شنیده‌اید؟ رشتخوار یکی از شهرستان‌های استان خراسان‌رضوی است که با مشهد ۲۰۰ کیلومتر فاصله دارد. درباره ریشه این نام می‌گویند رشت بر وزن پشت به معنای روشنایی و خوار همان خور یا خورشید است و رشتخوار سرزمین آفتاب تابان است. جمعیت این شهرستان حدود ۴۰ هزار نفر است. کار مردم رشتخوار زراعت و باغداری است. کشاورزی بیش از هر چیز نیاز به آب دارد، اما رشتخوار منطقه‌ای کویری و خشک است، اهالی برای تهیه آب حداقل ۱۰۰ حلقه چاه عمیق و نیمه‌عمیق زده‌اند و آب‌های زیرزمینی را با پمپ‌های برقی به سطح زمین می‌آورند. آب این چاه‌ها که تمام شود مردم باید بار و بنبدیل‌شان را ببینند و روانه مشهد شوند، اول زیارت کنند و بعد در حاشیه شهر برای سکونت خود آلودگی بسازند و به خیل بزرگ دستفروشان پیوبندند. هدف از بیان این مقدمه که شبیه درس جغرافی بود، این است که بدانید در شهر رشتخوار مردان بزرگی زندگی می‌کنند. یکی از آنها معاون آموزش و پرورش این شهرستان است که دو کلمه حرف حساب زده و هیچ کم ملاحظه مقام و پست و میز و صندلی چرخان خود را نکرده است. به گزارش آفتاب حسین عشقی گفته است: «ترک تحصیل دانش‌آموزان دختر در مناطق روستایی رشتخوار بیشتر از پسران است» و اضافه کرده که «ترک تحصیل دانش‌آموزان مهم‌ترین دغدغه موجود در این شهرستان است». حالا چرا دختران بیشتر از پسران ترک تحصیل می‌کنند؟ آقای عشقی می‌گوید: «یکی از مشکلات دانش‌آموزان این شهرستان، ازدواج زودهنگام دختران در مناطق روستایی است که این امر موجب ترک تحصیل قشر دختر در مدارس شده است. در برخی از مدارس این

روزنامه

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۵۷ ■ شماره ۲۳۳ دوره جدید ■ دوشنبه ۲۰ دی ۱۳۸۹ ■ ۵ صفر ۱۴۳۲ ■ ۱۰ ژانویه ۲۰۱۱

آخر

چشم‌انداز: در حاشیه برگزاری تمرین ارکستر موسیقی ملی

جوان و سرزنده

فردین خلعتبری



اولین جلسه تمرین گروهی ارکستر موسیقی ملی روز گذشته با حضور اصحاب رسانه برگزار شد. روح پرانرئری و جوان نوازنده‌ها و رهبر ارکستر احساس شادمانی و سرزندگی را در دل تک‌تک اعضای شورای فنی و حضار به وجود آورد. بسیاری در این روزها ما را درباره جوانی نوازنده‌ها و رهبر ارکستر موسیقی ملی مورد سوال قرار داده‌اند. راستش می‌خواهم بگویم جوانی نشانه خامی نیست. ما الان در دنیایی زندگی می‌کنیم که بسیاری از ابزارها و موقعیت‌ها در اختیار جوانان است. این روزها آدم‌ها زودتر از گذشته بازنشسته می‌شوند و تنها کسانی از نسل قدیم باقی می‌مانند که بتوانند خودشان را به روز کنند. دسترسی به اطلاعات آسان شده و افراد برای اینکه به دانسته‌هایشان بیفزایند، لازم نیست موی علقی‌مان این است که ببینیم قبلاً دیگران چه کرده‌اند و آن حالا اعضای ارکستر موسیقی ملی جوان هستند، از رهبر ارکستر تا نوازنده‌ها و… این از ارزش کار پیکنگ‌سوتان و قدیمی‌ترها کم نمی‌کند اما روحیه و شادایی جوان‌ها به کل کار، گروه و مخاطبان تزریق می‌شود. امیدواریم

پیشهاد دوم: از موسیقی تا نمایش

مهمانی خداحافظی

شهرام کرّی



در جشنواره «سینما حقیقت» به عنوان بهترین فیلم مستند سیاسی جایزه گرفت. «سبز، سرخ، سفید» نگاه بی‌طرفانه‌ای را برپنجه پرچم ایران دارد. تحقیقات جامع و کاملی برای ساخت این فیلم انجام شده است. «سبز، سرخ، سفید» هم به اطلاعات عمومی مخاطب می‌افزاید و هم آنقدر جذاب است که در بسیاری صحنه‌ها مخاطب را به وجد می‌آورد و غافلگیر می‌کند. دیدن این فیلم با وضعیت اکران سینماها خالی از لطف نیست. **فیلم‌های «عصر جمعه» مونا زندی و «طبقه سوم» بیژن میرباقری** که در این روزها در سینماها نمایش داده می‌شوند از دست ندهید. هر دو فیلم نماینده اتفاقات اجتماعی هستند که کمتر در سینمای این سال‌ها به آنها پرداخته شده است. **در عرصه تئاتر آخرین کار پیام دهکردی «متولد ۱۳۶۱»** را پیشنهاد می‌کنم. سال‌ها قبل بازیگران تئاتر نشان دادند از پس کار کردن مقابل دوربین سینما به خوبی برمی‌آیند و حالا در این تئاتر بسیاری از بازیگران سینما نشان داده‌اند که در عرصه تئاتر و بی‌واسطه هم می‌توانند با تماشاگر ارتباط برقرار کنند. سینا ساتاتی، پگاه آهنگرانی و خاطره حاتمسی در این نمایش به خوبی از پس نقش‌هایشان برآمده‌اند و حسایی غافلگیرتان می‌کنند.

درددل‌های غیررسمی: سر انجام راسته کریمخان

یکی دیگر بزنی هیچ*

کاوه کئیانیان



ویستار به همراه چشمه از نمونه‌های خوب فروشگاه فرهنگی هستند، هرچند کافه‌هایشان بسته نباشد. کسری، رود، نی، آبی، یساولی، پندار، پارت، شاهنامه، زند، گیتاشناسی، نگار و بهار و خیلی‌های دیگر کمی دور را نزدیک کریمخان را ساختند. هنشبینی ذاتی کافه و کتاب باعث ظهور کافه‌ها و کافه‌کتاب‌ها در منطقه شد. موزیک‌شاپ‌ها، گالری‌ها و مراکز هنری دیگر هم کم‌کم پا گرفت. حالا از این سیاهه چندتایی مانده است، مثل پاره‌پاره شدن اندام یک انسان، کریمخان منلاشی می‌شود. باور کنید تصادفی نیست. دست کشیدن یک کتابفروش از عشقش، از کارش. دیگر نمی‌دانم چه باشد بهتر است ولی همه این دانیم چه باید نباشد. چرخه نشر و کتابفروشی وصل است به رونق مطبوعات و پیچیدن عطر کتاب‌های تازه. شد افسانه بریان. معلوم است که این چرخ نمی‌چرخد و این چراغ خاموش می‌شود. کار کتاب دریاپرده و شکننده است. از طرفی قیمت کتاب در ایران ارزان است - مقایسه می‌کنم با کشورهای دیگر. اما با همین قیمت هم در سید اغلب خانوارها جای نمی‌دارد- حساب کتاب درسی جدالت، کتاب برای خیلی‌ها کالای تجملی است. پاساژهای حاج‌ناپ را آرایشی‌فروشی‌ها تسخیر کردند. کریمخان استعداد غربی‌ی دارد تا سراسر طلافروشی شود و راحت شویم از این کالای تجملی، کتاب. آن‌وقت دیگر اعتراضی هم به خریدهای دولتی کتاب، میزبزی، شیوه تجهیز کتابخانه‌ها، نمایشگاه‌ها، زمان مجوز انتشار و غیره نخواهد بود. کار کتاب بار شیشه مردی است که از دروازه شهر می‌گذشت. گزمله‌ای چوبی بر آن نواخته می‌گوید: «بارت چیست» مرد می‌گوید: «یکی دیگر بزنی، هیچ.» ردستت خاطری پرپیچ دارم/ زنی گر چوب دیگر هیچ دارم

*** مخاطب عنوان این یادداشت قضا و قدر و چرخ روزگار و از این قبیل چیزهاست.**

کیت وینسلت در تلویزیون

خبر آنلاین: بازیگر بریتانیایی برنده اسکار و تاد هینز کارگردان مستقل با سرپال «میلدرد پیرس» به تلویزیون می‌آیند. سرپال کوتاه پنج‌ساعته «میلدرد پیرس» این کارگردان مطرح سینمای مستقل که اولین بار است وارد وادی تلویزیون می‌شود، رویکردی ناتورالیستی به دوران رکود اقتصادی آمریکا دارد. این سرپال که کیت وینسلت (برنده اسکار برای فیلم «کتایخوان») نقش میلدرد پیرس را در آن بازی می‌کند ۲۷ مارس از شبکه اچی‌او پخش می‌شود.

تهران: آذان ظهر ۱۲:۰۱ آذان مغرب ۱۷:۲۸ آذان صبح فردا ۵:۴۶ طلوع آفتاب ۷:۱۵



به عمل کار بر آید

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

درباره نانکمی آقای سعیدلو در قطر، حرف‌ها و خبرهای متنوعی شنیده‌ام از این حیث که موضوع به حیثیات ایران برمی‌گردد و باید از سوی مسوولان عالی‌رتبه و نمایندگان مجلس و ارباب جراید، کم و کیش مود بررسی و تدقیق قرار بگیرد، بختی ندارم، اما در اظهارنظرهای مختلف، عمدتاً شنیده‌ام که منتقدان، نماینده نیال را با تحقیر و تخفیف نام می‌برند و شکست در برابر او یا نماینده سرپالان را موجب سرافکندگی مضاعف می‌دانند. انگار که اگر در یک مسابقه بین‌المللی به نمایندگان اروپا و آمریکا ببازیم، اینقدر خفت و خواری به همراه ندارد که شکست در برابر نمایندگان کشورهایمان را به خودمان محسوب کنیم! اما این بلند است که چرا کشورهای پیشرفته از موضع برابر با ما حرف نمی‌زنند و برتری‌جویی‌شان را در میز مذاکره پنهان نمی‌کنند، حتی معترضم که چرا در فرودگاه‌ها با ما به تخفیف و تحقیر برخورد می‌کنند و ایرانی‌ها را به یک چشم دیگر می‌بینند اصل دامن‌دارند درست‌است و نه فقط ما که اصولاً هر انسان سالمی که کرامتش را فراموش نکرده باشد، به هر نوع تحقیر و تبعیضی معترض است، با این همه اما یک اخلاق ناپسندی در وجود بیشترمان نهاده شده که موجب می‌شود افغان و هندو و عرب و مالایی را ولو در ذهن سبک بشمریم و آنها را عموماً شایسته رقابت با ساکنان کثیم و بلنگان ندانیم. اینکه آقای سعیدلو در قطر قافیه را باخته، یک بحث است، اینکه چرا به یک نیایی باخته بحث دیگر. آیا واقعاً حق داریم در بازخواست از رئیس تربیت بدنی، نماینده نیال را به هیچ بگیریم؟ نباید در حال تغییر است مردم‌دانی‌برای تغییر، منتظر مانایستاده‌ام که راه‌هایشان را معطل کسب اجازه تا ما نکرده‌ایم اگر مالزی امروز، به اینجا که می‌بینید رسیده، نه حق ما را خورده و نه جای ما را تنگ کرده. ایضاً عرب‌های امارات، یا ترک‌های ترکیه، یا هندوهای هندوستان. بارها و بارها از پیر و جوان شنیده‌ام که برای دست‌کم گرفتن اهالی مالزی گفته‌اند «این بندگان خدا تا همین ۳۰ سال پیش روی درخت زندگی می‌کردند و با یک لنگ به دنیا می‌آمدند و با همان لنگ از دنیا می‌رفتند.» حتی خودم یکی دویاری از دستم در رفت و وقتی که خیلی حرصم گرفته بود، ادعا کردم که «همین عرب‌های شیر شخورت، تا ۴۰، ۵۰ سال پیش، حتی می‌توانست پست را نمی‌فهمیدند و یک پاسواد در کل آمیزش‌نی‌شان نداشتند و… اما فلان:فلان:شده‌ام امروز کاری کرده‌اند که محسود کوچک و بزرگ ما شده‌اند.» شاید باطن حرف‌های ما درباره کشورهای همسایه غلط نباشد.همین ارمنستان را هرکس، ۱۵ سال پیش رفقه باشد، می‌داند که با امروزش قابل مقایسه نیست. ایضاً همین افغانستان کنار دست‌مان که ما عموماً هر وقت زورمان به هیچ بجان‌نرسیده سر کارگران مهاجرش خالی کردیم،مبار، در جلوی چشم‌مان پوست می‌اندازد و با یک شکل دیگر درمی‌آید ما هم البته کم پیشرفت نکرده‌ایم اما اگر پیشرفت دیگران را دولتی سنر ندانم کار‌ها و بی‌خیالی و تنبلی و تن‌پروزی ما بوده است. اگر نماینده نیال به رای بیشتر آورده، دلیل اصلی‌اش این است که -احتمالاً- کشایشان‌شان بهتر عمل کرده و روی دوستی خشک و خالی‌اش با بن‌همام، حساب بیجا باز نکرده و در ملاقات با امیر قطر، مبالغه واهی به برد احتمالی‌اش نبسته می‌گیرد چه می‌گویم؟ می‌گویم گذشت آن زمانی که ما خود را یک پله بالاتر از بقیه می‌نشاندیم و فکر می‌کردیم تافته جدابافتیم. علاوه بر این اصل اسلامی که «ان کریمکم عبدالله اتقاکم»، امروز هر کسی مزد کار و تلاش را می‌گیرد، اگر می‌بینید که ازبک‌ها عین اروپایی‌ها فوتبال بازی می‌کنند، دلایلش این است که دارند زور می‌زنند و زحمت می‌کنند. از کار می‌بینید که لسم قطر از گلدان فیفا بیرون می‌آید و میزان جام جهانی می‌شود، دلایلش همین کارهای حیرت‌انگیزی است که کرده‌اند و ساخته‌اند و روی جهانیان را کم کرده‌اند. در روزهایی که ما سر مسائل پیش یا افتاده فوتبال توی سر هم می‌زیم و «تخت شاه مال من است» بازی می‌کردیم، قطری‌ها استادم‌هایی ساخته‌اند که تماشایش کلاه از سر آدم می‌اندازد. اینجا دیگر کلاس تاریخ و فرهنگ نیست که به کشورها نمره دهند. بزرگی و کوچکی و تعداد جمعیت هم مهم نیست. جایی به اندازه نصف کرج و با جمعیتی نصف شهری، یک‌تنه از پس کاری برمی‌آید که زاین و کره با هم و مشترکاً تمهید کردند. دیگر گفت آن گذشته که ما دنیا را با تحقیر و تخفیف به تاریخ پرفتخارمان حواله دهیم. امروز به عمل کار باید، به مخندلی مقیاس، مهمان‌ها مشغول تعارفات، اما قاطر سازندگی دنیا در حال پیشروی. این شکست‌نماینده کشورمان در برابر نماینده نیال بیش از اینکه عصبانی‌مان کند و سرافکندمان کند، باید به قهرمان ببینازد که به خود ببازیم و کار کنیم و… ببخشید که حرفم زیاد شد و سرتان دراز آمده، اما نمی‌توانم این را بگویم که «ما باید دست از خودبیزر گیمینی برداریم.» خودبیزر گیمینی با اتکا به نفس فرق دارد. یک روز پادم هست که یکی از مسوولان در تحقیر یک شرکت فرانسوی می‌گفت اگر قراردادش را با ما به هم بزنند، نیست و نابود می‌شود. ما انشد شد؟

سکانس آخر □

استیگ لارسن در کتابخانه هم برترین شد
ایبنا: سه‌گانه استیگ لارسن به عنوان برمخاطب‌ترین کتاب‌های کتابخانه عمومی نیویورک در سال ۲۰۱۰ شناخته شد. مراجعه‌کنندگان به کتابخانه عمومی نیویورک بیش از هر چیز خواستار سه‌گانه استیگ لارسن نویسنده فقید سوئدی شدند. در این میان «دختری با خالکوبی اژدها»، اول، «دختری که به لاله زنبورها لگد زد» و «دختری دوم» «دختری که با آتش بازی کرد» عنوان سومین کتاب برمخاطب این کتابخانه را کسب کرد. چهارمین کتاب برمخاطب این کتابخانه از آن قاتل کارت‌بستالی، اثر جیمز ترسون نویسنده پر فروش آمریکایی شد و عنوان پنجمین کتاب برمخاطب مشترک کتابخانه نیز به رمان «دختری» اثر اژانئاتن فرزنن نویسنده آمریکایی رسید. کتابخانه عمومی نیویورک با بیش از ۵۰ میلیون نسخه کتاب از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های عمومی جهان است. این کتابخانه که در سال ۱۸۹۵ میلادی تأسیس شده در منطقه منهتن در نیویورک قرار دارد و ۲۲۰۶ کتابدار و متخصص در استخدام دارد.